

Research Article

A Re-examination of Professor Motahari's Philosophical Viewpoint on Nationalism as a Component of Iranian Modernity

Seyyed Javad Miri¹

Received: 07/07/2021

Accepted: 24/11/2021



Abstract

Modernity is one of the key concepts discussed by Professor Morteza Motahari. Of course, modernity has various aspects and in this study, we will focus on the collective issue or narrative of Iranian nationalism and Motahari's criticisms on it. Motahari does not narrate the concept of Iranianness in the form of "Aryan race" and says that the conceptualization of Iranianness in the form of Aryanism alienates the majority of the Iranian nation and this alienation is against the real national interests of Iran. Why does Motahari say this? What is Motahari's basis for this conceptualization? Does he not pay attention to the fact that his words are against the discourse of extreme nationalism? Does he not think about Iranian nationality? What are the Motahari's reasons who is a first class philosopher? Professor Motahari's answer is very surprising. It is true that

1. Associate Professor, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. seyedjavad@hotmail.com.

* Miri, S. J. (1401 AP). A Re-examination of Professor Motahari's Philosophical Viewpoint on Nationalism as a Component of Iranian Modernity. *Journal of Islam and Social Studies*, 8(39), pp. 173-196. DOI: 10.22081/JISS.2021.61346.1823.

● © Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

he is not an anthropologist in the academic sense of the word. However, his answer is derived from a deep anthropology and his experimental understanding of Iran's pluralistic society, which is rooted in his philosophical worldview and this worldview, formulates the problem of society under historical developments and sees the relationship between religion and society as heavily involved in the construction of national affairs and national identity. The research method in this article is based on critical content analysis method.

Keywords

Iranian modernity, philosophical viewpoint, Islam and nationality, Iran's service to Islam, religious matter.

مقاله پژوهشی

بازخوانی خوانش حکمی استاد مطهری از ناسیونالیسم به مثابه مؤلفه‌ای از تجدد ایرانی

سیدجواد میری^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۶

©Author(s).



چکیده

مسئله تجدد یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم مورد بحث استاد مرتضی مطهری است. البته تجدد وجوه گوناگونی دارد و در این بحث به امر جمعی یا روایت ناسیونالیسم ایرانی و نقدهای مطهری بر آن تمرکز خواهیم کرد. مطهری مفهوم ایرانیت را در قالب «نژاد آریایی» روایت نمی‌کند و می‌گوید مفهوم‌سازی ایرانیت در قالب آریایی‌گرایی اکثریت ملت ایران را از خود بیگانه می‌کند و این غیریت‌سازی ضد منافع ملی واقعی ایران است. چرا مطهری این را می‌گوید؟ مبنای مطهری برای این مفهوم‌سازی چیست؟ آیا او به این موضوع التفات ندارد که سخنانش در تباین با گفتمان ناسیونالیسم افراطی است؟ آیا او به ملیت ایرانی نمی‌اندیشد؟ دلایل مطهری که فیلسوفی طراز اول است چیست؟ پاسخ استاد مطهری بسیار شگفت‌انگیز است. درست است که او انسان‌شناس^۲ به معنای آکادمیک کلمه نیست؛ ولی پاسخ او برآمده از یک مردم‌شناسی عمیق و فهم تجربی او از جامعه متکثر ایران است که در جهان‌بینی حکمی او ریشه دارد که مسئله جامعه را در ذیل تحولات تاریخی صورت‌بندی می‌کند و نسبت دین و جامعه را در برساخت امر ملی و هویت ملی به شدت دخیل می‌بیند. روش پژوهش در این مقاله مبتنی بر تحلیل محتوای انتقادی است.

کلیدواژه‌ها

تجدد ایرانی، خوانش حکمی، اسلام و ملیت، خدمات ایران به اسلام، امر دینی.

seyedjavad@hotmail.com

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

2. Anthropologist

* میری، سیدجواد. (۱۴۰۱). بازخوانی خوانش حکمی مطهری از ناسیونالیسم به مثابه مؤلفه‌ای از تجدد ایرانی. فصلنامه علمی - پژوهشی اسلام و مطالعات اجتماعی، ۸(۳۹)، صص ۱۷۳-۱۹۶.

DOI: 10.22081/JISS.2021.61346.1823

مقدمه

برخی از آثار فقط کتاب نیستند؛ بلکه تبدیل به ژانر و گفتمان می‌شوند و از بدو ورود در عرصه عمومی به یک اثر کلاسیک تبدیل می‌شوند. در تمامی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها ما می‌توانیم در موضوعات گوناگون تولد کلاسیک‌ها را مشاهده کنیم. در ایران هم ما از این قاعده مستثنی نیستیم. چه در دوران باستان و چه در عصر اسلامی و چه در عصر حاضر، ما می‌توانیم کلاسیک‌های منحصر به فردی را بیابیم که در حوزه‌های گوناگون دست به خلق چشم‌اندازی زده‌اند که بدون توجه به ژانر آنها نمی‌توان در باب آن موضوع سخن گفت. خدمات متقابل اسلام و ایران مطهری یکی از این آثار کلاسیک و بی‌بدیل در حوزه مطالعات ناسیونالیسم، و در سطح جهانی است، ولی چون اغلب ایرانیان به داشته‌های خود با دیده تحقیر می‌نگرند اندیشه‌های مطهری در حوزه مطالعات ناسیونالیسم، هنوز در جهان جایگاه واقعی خود را پیدا نکرده است. مطهری سه پرسش محوری در طرح خود از اسلام به‌مثابه دین و ایران به‌مثابه میهن مطرح می‌کند. - البته در مجموعه آثار مطهری می‌توان رگه‌هایی از این بحث را پیگیری کرد؛ ولی مهم‌ترین اثری که او به این موضوع می‌پردازد. در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران و آینده انقلاب اسلامی است - و سپس سه موضوع را مورد نظر خویش قرار می‌دهد:

۱. اسلام و مسئله ملیت؛

۲. خدمات اسلام به ایران؛

۳. خدمات ایران به اسلام.

سپس به تحریف‌هایی که در حوزه مفهوم ایرانیت و رابطه آن با موضوع اسلامیت در آثار برخی شرق‌شناسان و غیر آنان رخ داده است اشاره می‌کند و حتی خوانش‌های ناصوابی که در دوران معاصر از حکیم ابوالقاسم فردوسی و شیخ اشراق (به‌مثابه نماد مقاومت روح ایرانی در برابر دین اسلام) برساخته شده است، نقدهای جدی وارد می‌کند و آن‌گاه به زبان فارسی و مذهب تشیع که در برساخت نو-شعوبیان به عنوان مظهر مقاومت و مخالفت و واکنش روح ایرانی در برابر اسلام - معرفی شده نقد وارد

می‌کند. به نظر می‌رسد که یکی از طرح‌های مهم در جهان اسلام و ایران بازگشت به گفتمان مطهری با توجه به دغدغه‌های امروزی است.

۱. ایرانیت را چگونه ذیل سنت حکمی مفهوم‌سازی کنیم؟

یکی از بحث‌های کلیدی در یک دهه اخیر در ایران موضوع ایرانیت است و اینکه این مفهوم چگونه مورد بازخوانی و باز-تفسیر قرار بگیرد. آنچه به نظر من به نقادی جدی نیاز دارد، روایت‌هایی است که تمامیت‌خواه و به انحای گوناگون ضد تنوع و تکثر و از قضا بسیار تقلیل‌گرا و ضد عام‌گرا هستند. این روایت‌ها که در نگاه نویسنده ذیل مفهوم کلی «میلیتانت ناسیونالیسم»^۱ قابل بررسی هستند به روش‌های مختلف در تحدید کردن «ایرانیت» به عنوان تنها روایت مقبول می‌کوشند، ولی تلاش آنها به سنگ سخت هویت تاریخی ایرانیان برخورد خورد، کما اینکه در گذشته هم برخورد کرده است. در اینجا به روایت استاد مطهری از «ایرانیت» می‌خواهم پردازم که به زیبایی، چارچوبی را ترسیم می‌کند که دیگر به قلب مفهوم «ترک» به «آذری» یا ابرام بر «زبان فارسی» به عنوان تنها زبان ایرانیت نیاز نخواهد بود؛ بلکه اساساً از منظر عام‌تری به بحث ورود می‌کند. مطهری مفهوم ایرانیت را در قالب «نژاد آریایی» خوانش نمی‌کند و می‌گوید «مفهوم‌سازی ایرانیت در قالب آریایی‌گرایی (همچون پور داوود و اخلافش) اکثریت ملت ایران را الینه می‌کند و این غیریت‌سازی ضد منافع ملی واقعی ایران است. این سخن هم دیروز صادق بود و به طریق اولی امروز هم مصداق دارد». به زبان مطهری، با آریایی‌کردن مفهوم ایرانی، ما «بزرگ‌ترین ضربت را بر ملیت ایرانی زده‌ایم» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۷).

چرا استاد مطهری این را می‌گوید؟ مبنای او برای این مفهوم‌سازی چیست؟ آیا او توجه ندارد که ناسیونالیست‌های افراطی از این موضع نگران خواهند شد؟ آیا او مبانی فکری پورداوود (ایده ایران باستان و ابتناء هویت ایرانی بر زرتشتی‌گری) و محمود افشار (ایده ایران منهای اسلام و ضدیت با زبان عربی و ترکی به عنوان بخشی از هویت

1. Militant nationalism.

تاریخی ایرانیت) را درک نمی‌کند؟ (میری، ۱۳۹۸، صص ۱۷-۲۰) آیا او به ملیت ایرانی نمی‌اندیشد؟ دلایل مطهری به عنوان فیلسوفی طراز اول چیست؟ پاسخ مطهری بسیار شگفت‌انگیز است. درست است که او مردم‌شناس^۱ به معنای عالمانه کلمه نیست؛ ولی پاسخ او برآمده از یک مردم‌شناسی عمیق و فهم تجربی او از جامعه متکثر ایران است. به نظر استاد مطهری مفهوم ایرانیت، نه بر روی مفهوم آریایی سوار است و نه بر ایده زبان فارسی؛ بلکه ملیت ایران مؤلفه‌های بنیادی‌تری دارد که از همه مهمتر «تنوع» و «پیوست فرهنگی» است (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۷) که برای مفهوم‌سازی آن نمی‌توانیم در قالب پیکارهای سیاسی افراطیون به آن دست یابیم، بلکه باید به بازخوانی سنت متفکران «مکتب اصالت فطرت» همچون مطهری پردازیم.

۱-۱. اسلام و ایران و امر دینی؟

در نگاه مطهری خود ایران «مسئله» نیست بلکه «رابطه» ایران با اسلام در بستر معاصر تبدیل به «مسئله» شده است و از این منظر مطهری به کنکاش درباره این «رابطه» می‌پردازد. این تمایز، به نظر اهمیت دارد؛ زیرا برخی خود ایران را تبدیل به مسئله می‌کنند و این نشان از این دارد که آنها از «نگاه دیگری» به ایران می‌نگرند و آن «تجربه یوروستریک» از تاریخ و تحولات عصری است ولی برای مطهری آنچه مسئله است «نسبت‌ها» است که نیاز به بازخوانی دارد. او به صراحت می‌گوید: «و باز از نکاتی که ضمن مطالعاتم برخورددم، این بود که در این زمینه بیش از آنچه تصور می‌کردم قلب و تحریف صورت می‌گیرد؛ سعی می‌شود روابط ایران و اسلام برخلاف آنچه بوده است معرفی شود» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۵).

برای فهم نسبت ایران و اسلام، فقط رجوع به منابع تاریخی مشکل ما را حل نخواهد کرد؛ بلکه نقد روایت‌های تحریفی و تقلبی معاصر نیز باید در دستور کار قرار گیرد. به نظر من یکی از کارهایی که باید به جد مورد بازخوانی قرار گیرد، جایگاه «کمپانی هند

1. Anthropolog.

شرقی» در بساخت هویت در جهان اسلام است که نیاز به خوانش انتقادی دارد؛ برای مثال آیا واقعاً اینجا یک «کمپانی» به معنای مصطلح بوده است یا اتاق فکری بود که نظام معنایی جهان اسلام را در طی دو سده دگرگون کرد و جالب است که بسیاری از روایان هویت نوین در ایران معاصر مدتی را در آن دیار به آموختن گذارنده‌اند و یکی از نمونه‌های بارز آن محمود افشار است. این دسته از روایت‌ها نیاز به بازخوانی جدی دارند. نکته دیگر که مطهری به آن اشاره دارد موضوع تفسیر دو رکن اساسی در بساخت هویت ایرانی است که یکی به فردوسی و دیگری به شهاب‌الدین سهروردی گره خورده است. مطهری به درستی بر روی این دو کانون دست می‌گذارد و نسبت این دو را در تاویلات مستشرقین مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید «بعضی از مستشرقین و غیر آنان این دو کانون مهم را دستاویزی قرار داده‌اند و این‌گونه تفسیر کرده‌اند که آنها سبب مقاومت و مخالفت «روح ایرانی در برابر اسلام» هستند (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۵)؛ درحالی‌که آنها روح اسلام را در ابعاد معنوی و باطنی خود در اعلی درجات، مفهوم‌سازی کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، یکی از طرح‌های جدی ما در این زمان باید بازخوانی نسبت میان ایرانیت و اسلامیت باشد تا بتوانیم تحریفات و تقلباتی که رخ داده و وارد عرصه عمومی شده است را پالایش نماییم.

۲-۱. «ناسیونالیسم ایرانی» در چشم‌انداز مطهری

در نگاه مطهری پرسش از ملیت، صرف یک بحث آکادمیک محض نیست. پرسش از ملیت پرسش از پی‌ریزی سیاست مدن و شکل‌دهی به هندسه نظام جامعوی است و مطهری بر این باور است که این پرسش «جا دارد که مطرح گردد و دنبال شود» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۸). او معتقد است در بین متفکران و معماران ایرانی دو تلقی کلان نسبت به ایرانیت وجود دارد؛ یکی «نژادی و اسلافی مربوط به ما قبل چهارده قرن اخیر و دیگری عنصر فکری و مذهبی و سنن اجتماعی و فرهنگ مربوط به این چهارده قرن وجود دارد» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۸).

مطهری این مبحث را قریب پنجاه سال قبل مطرح کرده بود، ولی نکته حائز اهمیت

این است که بدانیم این موضوع یعنی هویت باستانی ایران در برابر هویت اسلامی ایران هنوز هم یک موضوع روز است، ولی شاید یک تفاوت با ۵ دهه قبل دارد و آن تجربه زیستی است که ایرانیان ذیل هویت سیاسی شده اسلام (اسلامیسم)^۱ آزموده‌اند و امروز سخن گفتن از «مؤلفه اسلامی» نیاز به مواجهه‌ای انتقادی دارد که به نظر می‌آید در رویکرد مطهری کمرنگ‌تر است و این البته قابل تبیین است - وقتی به رویکرد غالب در دوران مطهری که نوعی تکیه بر عنصر هویت باستانی ایران بود، بیشتر بیندیشیم - باری به هر جهت، مطهری معتقد است نوعی رقابت بین این دو روایت کلان از ایرانیت وجود دارد و تکیه بر هر کدام تبعات سیاسی، فرهنگی، دینی، اجتماعی و حتی تمدنی خواهد داشت. او این‌گونه استدلال می‌کند که «ما به لحاظ ریشه‌های طبیعی و نژادی به اقوام آریایی وابستگی داریم، و از لحاظ ساختمان فکری و فرهنگی و سنن و نهادهای اجتماعی به اسلام، که از ناحیه‌ای غیر از نژاد آریایی آمده است. اگر قرار باشد که در تعریف و تمایز یک ملیت به عنصر نژاد و اسلاف دور اصالت بدهیم، راه و روش و آینده ما ملت در شرایط حاضر چیزی خواهد بود، و اگر عنصر نهادهای اجتماعی و نظام فکری چهارده قرن اخیر را در تعریف ملیت اولویت دهیم، خط و مشی و آینده ما چیز دیگری خواهد بود» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۸).

پرسش اینجاست که مطهری با چه ساختار فکری به ناسیونالیسم می‌اندیشد؟ به نظر می‌آید مطهری با این دوگانه به سراغ ناسیونالیسم رفته است؛ زیرا او مدعی است که «اگر در تعیین حدود ملیت ایرانی عنصر آریایی اساس قرار گیرد، نتیجه و حاصلش در آخرین تحلیل نزدیکی و خویشاوندی با جهان غرب است، و این خویشاوندی و نزدیکی برای خود آثار و تبعاتی در خط مشی ملی و سیاسی ما دارد که عمده آن بریدن از همسایگان و ملل اسلامی غیر آریایی و گرایش به سوی اروپا و غرب است» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۸).

به تعبیر دیگر، مطهری بر این باور است که اگر ما به هویت اسلامی ایران بیشتر تکیه

1. Islamism.

کنیم، آنگاه «تکلیف و خط مشی دیگری برایمان پیدا می‌شود و آن وقت عرب، ترک، هندو، اندونزیایی و چینی مسلمان نسبت به ما خودی و غرب غیرمسلمان بیگانه می‌شود» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۱۸).

اما به نظر می‌آید دو گانه‌سازی مطهری از پیچیدگی‌های جهان‌های فرهنگی غفلت کرده است. زیرا اگر به همین سادگی می‌شد با تکیه کردن به هویت باستانی به جهان غرب نزدیک‌تر شد، آنگاه اختلافات ایران و غرب در گذشته را چگونه باید بیان نمود؟ یا اگر با تکیه بر هویت اسلامی ایران می‌شد به جهان عرب نزدیک‌تر شد، آنگاه اختلافات فیما بین کنونی که از ابتدای انقلاب شعله‌ور شده است را با نگاه مطهری چگونه باید تأویل کرد؟ به نظر می‌رسد مطهری با تحدید کردن ملیت ایرانی، از عناصر دیگر غفلت کرده است و یکی از آن عناصر کلیدی، «مؤلفه تشیع» است که در فهم ایرانیت باید مورد توجه جدی قرار بگیرد. این عنصر نه تنها همپای دو عنصر دیگر قرار دارد، حتی به نظر می‌رسد آن دو عنصر دیگر را در ماتریکس نوینی بازسازی کرده است که بی‌توجهی به ابعاد این ماتریکس^۱ جدید در فهم ما از ایران ما را دچار سوء محاسبات عمیق خواهد کرد. البته عنصر مهم دیگر که تشیع را تحت تأثیر قرار داده است «مؤلفه معاصرت»^۲ است که جهان-معنای ایرانی را به شدت دگرگون کرده است و سخن از ایرانیت بدون ارجاع به آن ما را به جایی نخواهد رساند.

۲. مطهری و ایده «ناسیونالیسم»^۳

آیا ایده «ملت» یک پدیده مدرن پیشرفته است؟ برخی در ایران مدعی هستند که ایده ملت که در جهان پیشرفته واحد تمایز بین واحدهای سیاسی قرار گرفته، در ایران قدمتی باستانی دارد و مفهوم ناسیونالیسم با شکل فعلی و مرسومش در جهان در عالم غرب «پدیداری پیشرفته» است ولی در ایران این قاعده صدق نمی‌کند. حال اجازه دهید ببینیم

1. Matrix.

2. Contemporary Element.

3. Nationalisme.

خوانش مطهری در باب تاریخچه و پیشینه مفهوم ناسیونالیسم چیست؟ در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران مطهری مدعی است که مفهوم ناسیونالیسم با شکل فعلی و مرسومش در جهان، از اوایل قرن نوزدهم در آلمان پیدا و مطرح شد (Smith, 2010, p. 9) و اصولاً یکی از تبعات و واکنش‌هایی است که در برابر انقلاب کبیر فرانسه در اروپا پدید آمد. در خوانش مطهری انقلاب فرانسه خود چارچوب و الگویی ایجاد کرد که اندیشمندان و فیلسوفان به مفهوم جدیدی که پیش از آن موجود نبود بیانیدند و آن اندیشه «توده مردم» بود که در نظام‌های اشرافی کهن هیچ جایگاهی برای «عوام» قائل نبودند، ولی از زمان انقلاب به بعد بود که تم اصلی سخنان گویندگان و آثار نویسندگان و فیلسوفان ملت و توده مردم شد و آزادی و برابری آحاد آن نگرانی روشنفکران گردید.

البته مطهری در خوانش خویش از مفهوم ناسیونالیسم بین سنت فرانسوی و سنت آلمانی تمایزی قائل شده و بر این باور است که آلمان‌ها به زودی دریافتند که حقوقی که فرانسوی‌ها از آن برای ملت دم می‌زدند فقط مختص ملت فرانسه است و از این رو متفکران آلمانی همچون فیخته اولین کسانی بودند که در برابر این تبعیض فریاد اعتراض برداشتند و داستان ملت آلمانی را به عنوان یک واحد واقعی و تفکیک‌ناپذیر پیش کشیدند و استدلال‌شان این بود که بنا به ویژگی‌های نژادی، جغرافیایی، زبان، فرهنگ و سنن خود، آلمان دارای نبوغ ذاتی، استقلال و حیثیت مخصوص به خود است.

ناسیونالیسم در نگاه یوروستتریک متقدم (Gellner, 2005) در خوانش مطهری دارای مؤلفه‌هایی است که از مهم‌ترین آنها باید به نژاد، جغرافیا، زبان، فرهنگ، سنن و حیثیت مخصوص به خود یاد کرد. به تعبیر رساتر، ناسیونالیسم در سنت فرانسوی و آلمانی مبتنی بر مؤلفه‌های مذکور بر کلان سیاست‌گذاری‌های «واحد ملی» تأثیرات بنیادینی می‌گذارد و آنچه را در حیطه منافع، مصالح، حیثیت و اعتبار این واحد قرار گیرد، خودی و دوست و بقیه را بیگانه و دشمن تلقی کردن است.

البته مطهری بر این باور است که ناسیونالیسم دوران میانه (یعنی قبل از جنگ سرد) متفکرانی داشت که فکر واحد ملی تفکیک‌ناپذیر را تا آنجا پیش بردند که برای مجموعه ملت یک شخصیت واقعی حاکم بر شخصیت و اراده فرد قائل شدند، و این

شخصیت جمع را در وجود دولت پیاده کردند. همین فکر بود که منشأ پیدایش رژیم‌های توتالی‌تر و مرام نازی در آلمان و فاشیسم در ایتالیا و نژادپرستی در بستر کشورهای اروپایی گردید؛ به سخن دیگر مطهری نه تنها به ربط بین فاشیسم/ نازیسم و ناسیونالیسم اشاراتی دارد، بلکه به نسبت بین نژادپرستی^۱ و ناسیونالیسم در تاریخ تحولات اندیشه در بستر اروپا هم توجه تیزبینانه‌ای دارد و بر این باور است که همین ناسیونالیسم ملت‌های اروپایی بود که در شکل افراطی خود، به صورت نژادپرستی جلوه کرد و دو جنگ جهانی و از آن بالاتر استعمار را توجیه و تصدیق کرد و در دوران پیشرفته تاثیرات ویران‌کننده‌ای بر زیست بوم جهانی گذارده است. البته مطهری به یک نکته کلیدی اشاره می‌کند، ولی آنرا گسترش نمی‌دهد و آن نکته این است، که واضعان اروپایی اندیشه ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی دوم به این نتیجه رسیده‌اند که لااقل در سطح منافع اقتصادی و استعماری در زمینه‌های اجتماعی به اتحاد و منطقه‌گرایی بیانیدند و در بین خود نوعی توافق عقلایی ایجاد کنند ولی او این ایده را گسترش نداده است، اما به نظرم این ایده در پس نقد ناسیونالیسم در خوانش اروپامحوری^۲ آن قرار دارد. زیرا او در باب ناسیونالیسم در خوانش یوروستریک آن ایجاد شک می‌کند و این پرسش را در جای‌جای «خدمات متقابل اسلام و ایران» مطرح می‌کند، که آیا بین واحدهای اجتماعی بشر تمایز و مرزی قائل شدن، اصالت و حقیقتی مطابق با واقع دارد یا نه، و اگر دارد آیا معیارهای مرزبندی همان‌هاست که ناسیونالیسم غربی به ما می‌آموزد؟ البته ناگفته پیداست که مطهری ناسیونالیسم را «کیش ملت‌پرستی»^۳ مفهوم‌سازی می‌کند و این خود نشان از آن دارد که برای این کیش او «اصالتی بالذات» قائل نیست، بلکه آن را تا جایی که «نتیجه‌اش خدمت به هموطنان باشد قابل توجه» می‌داند؛ ولی «آنجا که جنبه منفی به خود می‌گیرد ضد اخلاق و ضد انسانیت» می‌پندارد (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۱).

به سخن دیگر، چرا مطهری وجهی از مدرنیته را که ناسیونالیسم است با مفهوم

1. Racism.
2. Eurocentric.
3. Nationalism.

«ملت پرستی» مفهوم سازی می کند؟ زیرا در این گزینش واژگانی، نوعی رویکرد سلبی وجود دارد و آدمی در می ماند که علت این حس منفی مطهری به «غلیان احساسات ناسیونالیستی» چرا تا این حد سلبی است؟ البته خود او بر این باور است که «یکی از مسائلی که در سده حاضر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، مسئله ملیت است. در این روزها بسیاری از ملت ها جهان از جمله مسلمانان ایرانی و غیرایرانی، به این مسئله توجه خاصی پیدا کرده اند و حتی برخی از آنان به اندازه ای در این مسئله غرق شده اند که حد و حسابی برای آن نمی توان قائل شد» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۴۸).

مطهری دریافته است که ملیت یک مسئله است و باید به آن پرداخت، زیرا تبدیل به یک امر اجتماعی فراگیر شده و به نوعی تمامی آحاد مردم را در تمامی سطوح درگیر خود نموده است، ولی از نگاه مطهری این مسئله «مشکل» بزرگی برای جهان اسلام به وجود آورده است. چرا در دیدگاه مطهری ناسیونالیسم مشکلی بزرگ قلمداد شده است؟ او برای نظر خود دو دلیل آورده است؛ اولین دلیل مطهری این است که ملیت پرستی برخلاف اصول تعلیماتی اسلامی است و دومین دلیل مطهری این است که ناسیونالیسم مانع بزرگی برای وحدت مسلمانان به عنوان یک «ملت» است (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۴۸). البته باید اینجا پرسشی مطرح کرد که در نگاه مطهری «ملت» چیست؟ این پرسشی مهم است و در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت؛ ولی نکته ای که باید در باب نگاه سلبی مطهری به ناسیونالیسم باید به آن اشاره کنم این است که، مطهری مخالفتش با «ملت پرستی» دارای پیچیدگی های مفهومی و تاریخی است که اگر به دقت به آن توجه نکنیم با ساده سازی هایی همچون «امت گرا» از نقطه نظرات او غافل خواهیم شد. به عبارت دیگر، مبنای نقد مطهری چیست؟ مطهری گرایش به ناسیونالیسم را یک پدیده جهان شمول نمی داند بلکه آن را در ظرف تاریخی و جامعه ای و در نسبت فرهنگی مورد ارزیابی قرار می دهد.

به سخن دیگر او ناسیونالیسم را مرحله تکوین مردم اروپا می داند که مبتنی بر این ایده به نوعی خودآگاهی رسیدند تا بتوانند «در یک واحد انسانی و عالی جمع» شوند و از نظر مطهری، ملل اسلامی «قرنهاست که این مرحله را طی کرده اند و پا به مرحله

عالی تری گذاشته‌اند. اسلام سده‌هاست که وحدتی بر اساس فکر و عقیده و ایدئولوژی به وجود آورده است» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۴۹). به تعبیر دیگر، برگشت جوامع اسلامی به تفسیر ناسیونالیستی از زندگی جمعی خویش یک حرکت «ارتجاعی» است. زیرا «این ملت‌ها قرن‌هاست نشان داده‌اند که با انگیزه فکری و اعتقادی و بر اساس یک ایدئولوژی» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۰) توانسته بودند وحدتی در عین فراوانی ایجاد کنند و نادیده گرفتن این «تجربه تاریخی اسلامی» و جایگزین کردن آن با تجربه اروپایی از ناسیونالیسم نوعی از خودبیگانگی ایجاد نموده است. این نکته‌ای است که در فهم منطق نقد مطهری از ناسیونالیسم باید مورد توجه قرار گیرد.

۲-۱. مطهری و مفهوم «ملت»

مطهری برای فهم این مفهوم و بازخوانی «منطق احساسات ملی» با رویکردی تیمولوژیک وارد بحث می‌شود. او می‌گوید: «کلمه ملت، کلمه‌ای عربی است و به معنی راه و روش است و این کلمه پانزده بار در قرآن آمده است، ولی مفهومی که این کلمه در قرآن دارد با مفهومی که امروز مصطلح فارسی‌زبانان است و از آن کلمه ملت را مشتق کرده‌اند، متفاوت است» (مطهری، ۱۳۹۶، صص ۵۲-۵۳).

به سخن دیگر، پس از دگرگونی پارادایمی نظام معنایی در جهان ایرانی که از «زمان مشروطیت به بعد پیدا شده است» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۴) این کلمه «به کلی مفهوم متفاوتی با مفهوم اصلی خود» که به معنی «راه و روش و طریقه‌ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۳) پیدا کرده است و امروز ملت «به یک واحد اجتماعی گفته می‌شود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیاناً آمال و آرمان‌های مشترک و واحد می‌باشند» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۴).

به بیان دیگر این اصطلاح فارسی «یک اصطلاح مستحدث است و در واقع یک غلط است. در صد سال و دویست سال و هزار سال پیش هرگز این کلمه در زبان فارسی به این معنی غلط استعمال نمی‌شد. ظاهراً ریشه این غلط این بوده که این کلمه را مضاف‌الیه کلمه دیگر قرار می‌داده‌اند، مثلاً می‌گفته‌اند: پیروان ملت ابراهیم، پیروان ملت

محمد ... بعدها کلمه پیروان حذف شده و گفته‌اند؛ ملت محمد، ملت عیسی. کم کم کار به آنجا کشیده که گفته‌اند: ملت ایران، ملت ترک، ملت عرب، ملت انگلیس. به هر حال، یک اصطلاح مستحدث است» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۴).

اما پرسش اینجاست که مقصود مطهری از مستحدث بودن معنای «ملت» و غلط بودن این کلمه و مصطلح شدن این مفهوم در نظام معنایی پیشرفته چیست؟ آیا بحث مطهری به طور کلی جهت سلبی دارد و قصدش رد منطق احساسات ملی است، یا او تلاش دارد مفهوم «ملی» را در بستری غیر یوروستریکی بازخوانی کند؟ آیا این صرف برداشتی سلیقه‌ای است یا قرینه‌هایی در بحث مطهری وجود دارد که می‌تواند مؤید بازسازی انتقادی در باب نگاه استاد مطهری در نسبت با مفهوم «ملی» باشد؟ به نظر می‌رسد این پرسشی پیچیده است و برای پاسخ به آن نیاز به درک پیچیدگی‌های مفهومی مطهری به عنوان یک فیلسوف نظریه‌پرداز هستیم و پیش‌فرض چنین مواجهه‌ایی این است که از بساخت کاریکاتوری مطهری به عنوان یک «ملای منبری» عبور کنیم و او را در کسوت یک نظریه‌پرداز جهانی ببینیم. مطهری در کتاب خود بحثی با عنوان «منطق احساسات ملی» را مطرح می‌کند و در همان ابتدای کار نشان می‌دهد که برای درک چنین پدیدار پیچیده‌ای او بر این باور است که «منطق» تحولات عواطف جمعی را باید شناخت و از این رو بحث «مقیاس ملیت» را پیش می‌کشد و همان‌طور که می‌دانیم «مقیاس» مفهومی «بین‌الذہانی» است و تابع منطق درونی خویش و برای درک آن باید فهمی از «منطق» به‌مثابه روش تحلیل داشت. برای فهم مسئله «ملت» در نگاه مطهری ما باید تمایزی بین دو مفهوم اسلام و زرتشتیت به‌مثابه دین در بستر ایران قائل شویم و سپس از دو مفهوم «اسلامیت» و «زرتشتی‌گری» برای فهم منطق مطهری بهره بگیریم. چرا؟ زیرا او می‌خواهد بداند «ملاک اینک چیزی را جزء ملیت یک قوم یا خارج از ملیت یک قوم قرار دهیم چیست؟» نکته دوم این است که آیا «اسلام از نظر ملیت ایرانی یک امر خودی است یا یک امر بیگانه و اجنبی؟» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۲). چرا مطهری بین اسلام و زرتشتیت دست به مقایسه می‌زند؟ به نظر یک دلیل اصلی در زمان او - و حتی در روزگار ما - این بوده است که برخی از باستان‌گرایان معتقدند زرتشتیت، بیشتر از

اسلام جنبه ملی دارد و مطهری این گزاره را می‌خواهد مورد ارزیابی قرار دهد. البته در نگاه مطهری ملیت ایرانی یا «هویت جمعی ایرانیان» بیش از آنکه مبتنی بر مؤلفه «زرتشتی‌گری» باشد مبتنی بر عنصر «اسلامیت» است و این دو مفهوم در نظام فکری مطهری را باید در چارچوب «پیوست فرهنگی»^۱ و «تفکیک فرهنگی»^۲ مفهوم‌پردازی کرد؛ به بیان دیگر ملیت ایرانی در خوانش مطهری همان «اسلامیت» او است و اسلامیت، دین اسلام نیست، بلکه ابعاد فرهنگی و تاریخی اسلام است که زیست بوم ایرانی را در تمامی ابعاد تا به امروز و بیش از دین زرتشتی و زرتشتی‌گری (به مثابه عنصر فرهنگساز) تحت تأثیر قرار داده و از این رو است که مطهری تکرار ناسیونالیسم در جهان اسلام و تقابل ناسیونالیستی با اسلامیت را از پایه بی‌مایه می‌داند. زیرا اسلامیت همان «وحدتی» را که ناسیونالیسم در اروپا در قرون اخیر به دنبالش بوده است را در جهان اسلام انجام داده است و ملیت ایرانی همان اسلامیت او است که انسان ایرانی را به مرحله عالی‌تر قرن‌هاست رهنمون شده است. البته ملیت را اسلامیت تحدید کردن زمانی قابل فهم است که ما مفهوم «ملت» را در قاموس مطهری بفهمیم و نه در چارچوب ناسیونالیستی.

۲-۲. فیلسوف صدرایی و منتقد متجدد

شاهرخ مسکوب یکی از اندیشمندان چپ معاصر ایران است که در باب «هویت ایرانی» و نسبت آن با «زبان فارسی» به صورت عمیقی اندیشیده است. او در کتاب *هویت ایرانی و زبان فارسی ادعایی* را در باب مرتضی مطهری مطرح می‌کند که قابل تأمل است. مسکوب می‌گوید: «نظر علمای دین درباره ملیت تغییری نکرده و همان عقیده غزالی و مجلسی، همان نظر همیشگی است» (مسکوب، ۱۳۹۴، ص ۱۴۹).

این ادعا چه ربطی به استاد مطهری دارد؟ آیا مقصود مسکوب این است که استاد مطهری در باب «ملیت» همان نظرات کلاسیک فقیهان در دوران پیشا-تجدد می‌باشد؟

1. cultural interdependence.

2. cultural division.

با مراجعه به متن «هویت ایرانی و زبان فارسی» می‌توان دریافت که مسکوب بر این باور است که استاد مطهری درک درستی از مفهوم ناسیونالیسم ندارد. مسکوب به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد که مطهری در این کتاب می‌گوید: «مسئله ملت‌پرستی در عصر حاضر، برای جهان اسلام مشکل بزرگی به وجود آورده است ... ملیت‌پرستی برخلاف اصول تعلیماتی اسلامی هستند ... زیرا ... این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمانان ...» (مطهری به نقل از: مسکوب، ۱۳۹۴، ص ۱۴۰).

به نظر می‌رسد بر این نگاه مسکوب درباره استاد مطهری چند اشکال می‌توان وارد کرد؛ یکی از اشکال‌های اصلی این است که مگر غزالی و مجلسی در باب «ملیت» که مفهومی نوین است سخنی گفته‌اند که رویکرد این گذشتگان را با مطهری از یک سنخ پنداشت؟ نکته دیگر این است که، مطهری بین مفهوم «ناسیونالیسم» و مفهوم «ملت» تمایز قائل می‌گردد و ملت در بستر ایران را به مثابه اسلامیت مفهوم‌سازی می‌کند و آن‌را مایه وحدت در جهان اسلام می‌بیند. البته ما می‌توانیم با او موافق نباشیم ولی نباید مفاهیم او را دلبخواهی قلب کنیم تا موضع مطهری را همسو با غزالی یا مجلسی بدانیم. به سخن دیگر، ملیت مد نظر مطهری فرهنگ اسلامی ایران است و این بدین معنا نیست که ملیت در قاموس مطهری منفور است بلکه بدین معناست که او بین مفهوم ناسیونالیسم و اسلامیت تمایز قائل است. اسلامیت به معنای دین اسلام نیست؛ بلکه به معنای فرهنگی است که ایرانیان در طی ۱۵ قرن بر ساخته‌اند و این برساخت مؤلفه‌های بی‌شماری دارد که هم پیش از ورود اسلام به ایران و هم پس از مواجهه با مدرنیته است. اما کسانی که تلاش می‌کنند «احساسات مذهبی دیگری به جای احساسات اسلامی» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۱) با تبلیغات «زرتشتی‌گری» در جامعه ایرانی بنشانند، از نظر مطهری مردود و ضد ملت ایران عمل می‌کنند. نکته دیگری که در روایت مسکوب قابل نقد است «شیوه تقریر مطهری» است. به سخن دیگر، من فکر می‌کنم مسکوب نه تنها «خدمات متقابل اسلام و ایران» را خوانش نکرده، بلکه رویکرد مطهری را در منظومه فکریش را نیز لحاظ نکرده است، بلکه بر کتاب مطهری، بدون توجه به چارچوب مفهومی مطهری در باب ایرانیت و فهمش از ملیت «نگاهی» کرده است. مطهری با تمایز بین ملت و ملیت و تقریر «مفهوم

ملت» در قالب پیشا-مشروطه تلاش می‌کند مفهوم «ملت» را به مثابه یک امر مستحده ارزیابی کند و ابعاد ایجابی و سلبی آنرا به صورت مفهومی ارزیابی کند. اما مسکوب تلاش مطهری را مورد انتقاد قرار می‌دهد و جهت‌گیری او را در ترجمه Nationalism به «ملت‌پرستی» را با اغراض پنهان و آشکار ایدیولوژیک مطهری مرتبط می‌داند (مسکوب، ۱۳۹۴، صص ۱۴۲-۱۴۳).

البته با رجوع به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران مخاطب خود متوجه خواهد شد که این یک کاریکاتور است که مسکوب از مطهری بر ساخته است تا بتواند نظر خود را بر خواننده تحمیل کند؛ و گرنه مطهری بسیار پیچیده‌تر از این کاریکاتور عوامانه در باب مسئله ملت سخن گفته است؛ اما نکته‌ای در روایت مسکوب وجود دارد که نباید از آن به سادگی گذشت و آن «قرائت ایدیولوژیک» مطهری است که مسکوب به عنوان نقطه ضعف بزرگی آن را برجسته می‌کند. به سخن دیگر، مسکوب روایت مطهری را یک خوانش بی طرفانه قلمداد نمی‌کند؛ بلکه آنرا بیانی ایدیولوژیک می‌داند. این موضوع به نظر من قابل مناقشه است و باید درباره آن تأمل کرد؛ زیرا مفهوم ایدیولوژی از سوی کسی که خود تحت تأثیر ایدیولوژی مارکسیست-لنینیستی^۱ بوده است امری شگفت‌انگیز به نظر می‌آید. البته چنین نپندارید که من گرایش مسکوب به رویکرد چپی را از موضع الهیاتی مورد بحث و ارزش‌گذاری قرار می‌دهم. بلعکس؛ آنچه برای من در فهم روایت هویت ایرانی و زبان فارسی در روایت مسکوب و نقدش به استاد مطهری دارای اهمیت است فهم مسکوب از مفهوم «ایدیولوژی» و شیوه نسبت‌دادن این مفهوم به مطهری است. شاهرخ مسکوب به طور یقین می‌دانست که این مفهوم به معانی متفاوتی در ادبیات علوم انسانی به کار گرفته شده است (Mannheim, 1936) ولی او بدون هیچ مفهوم‌پردازی در این باب، ناگهان این واژه را بر سر روایت مطهری پرتاب می‌کند و این حرکت مستوای آکادمیک بحث او را بسیار مخدوش می‌کند. مفهوم ایدیولوژی در نگاه مطهری چیست؟ این پرسشی است که باید مسکوب از مطهری می‌پرسید و سپس

1. Marxist – leninism.

حکم قطعی صادر می‌کرد و فهم مطهری را با فهم غزالی که در هزار سال پیش زندگی می‌کرد، یکی نمی‌پنداشت. اجازه دهید بحث از ایدیولوژی را قدری با هم بشکافیم تا حکم مسکوب در باب روایت مطهری دقیق‌تر مورد ارزیابی قرار گیرد. آنتوان دستوت دی تریسی^۱ کسی بود که در باب ایدیولوژی به‌مثابه یک علم سخن گفت. دغدغه او این بود که نظام معنایی عقلانی مبتنی بر ایده‌هایی که بتواند سدی مستحکم در برابر انگیزه‌های غیر عقلانی توده‌ها بسازد. ایدیولوژی در نگاه او مفهومی بود که اشاره به «علم ایده‌ها» داشت و مبتنی بر آن به دو پرسش بنیادین باید بتوان پاسخ داد: (۱) احساساتی که مردم در مواجهه با جهان مادی تجربه می‌کردند و (۲) ایده‌هایی که در ذهن آنها بر اثر آن احساسات شکل می‌گرفت. این معنایی است که دی تریسی از ایدیولوژی دارد (Kennedy, 1979, p. 353). البته نگاه دیگری نیز در باب این مفهوم وجود دارد که بیشتر وامدار مارکس است که ایدیولوژی را به‌مثابه «آگاهی کاذب» مفهوم‌سازی می‌کند. حال پرسش اینجاست که مسکوب چه معنایی از این مفهوم را به مطهری نسبت می‌دهد و چرا؟ البته در کتاب هویت ایرانی و زبان فارسی مسکوب بدون هیچ بحث مفهومی، مطهری را به ایدیولوژیک بودن در معنای «آگاهی کاذب» متهم می‌کند ولی واقع امر در خوانش من از مطهری این است که او به نگاه آنتوین دستوت دی تریسی (Head, 1985) از «ایدیولوژی» نزدیک‌تر است ولی مسکوب از این واقعیت یا غفلت کرده است یا تغافل؟ به عبارت دیگر، پرسشی که مسکوب باید از مطهری می‌پرسید این بود که خوانش مطهری از ملیت (به‌مثابه یک امر مستحدثه) چیست؟ به سخن دیگر، آیا ملیت یک واحد اجتماعی است و اگر هست چه نسبتی با واحدهای پیشین دیگر دارد؟ این پرسشی است که در بحث آتی به آن خواهیم پرداخت.

همان‌طور که پیش‌تر گفتم رویکرد مسکوب در «هویت ایرانی و زبان فارسی» دارای اهمیت زیادی است؛ زیرا او پرسش‌های جدیدی را در باب «هویت ایرانی» و نقش «زبان فارسی» در تکوین، تقویم و تداوم آن مطرح می‌کند و در لابه‌لای بحث‌های خویش

1. Antoine Destutt de Tracy.

اشاراتی دقیق به رویکردهای دیگر متفکران ایرانی نیز دارد. اما با تمامی دقت نظری که در سنج‌های مسکوب در باب مقولهٔ هویت می‌توان یافت ولی در مفهوم‌پردازی رویکرد استاد مطهری دچار لغزش‌های مفهومی جدی گردیده است. البته شاید یکی از علل این «لغزش‌های مفهومی» مربوط به شیوه ارائه مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران برمی‌گردد که مفاهیم کلیدی در آن به دقت مفهوم‌سازی نشده‌اند. به سخن دیگر، مطهری به عنوان یک فیلسوف صدراپی باید خیلی دقیق‌تر درباره مفاهیم کلیدی خود بحث می‌کرد و چارچوب نظری خویش را مبتنی بر پردازش مفاهیم جلو می‌برد ولی در این اثر، لغزش‌های مفهومی جدی دیده می‌شود. البته اجازه دهید پیش از پرداختن به مطهری به نقد مسکوب پردازیم و سپس بحث مطهری را طرح کنیم. مسکوب در نقد مطهری در باب ناسیونالیسم می‌گوید: «مثلاً در همین متن مورد نظر ما، در ترجمهٔ کلمهٔ Nationalisme - به جای ملت‌گرایی، اصالت‌میت یا چیزی دیگر، مطهری اصطلاح ملت‌پرستی را انتخاب کرده که یادآور ... شاه‌پرستی، بت‌پرستی، گوساله‌پرستی ... است ...» (مسکوب، ۱۳۹۴، ص ۱۴۲).

نکته مهم در مواجهه مسکوب با گفتمان مطهری این است که او بحث مطهری را اصلاً به صورت مفهومی مورد بازخوانی قرار نمی‌دهد. البته این دو دلیل می‌تواند داشته باشد؛ نخستین دلیل این است که او این کتاب را شاید فقط «خوانده» است و از «خوانش» آن عبور کرده است و بین خواندن و خوانش یک اثر تمایز بنیادینی وجود دارد که پیشتر در بحث شریعتی و آل احمد آن را مطرح کرده بودم (میری، ۱۳۹۸). دومین دلیل این می‌تواند باشد که مسکوب نخواست که با مطهری هم‌افقی کند و تعامل فکری در مقوله مورد بحث داشته باشد بلکه به دنبال سرکوب مفهومی گفتمان نواندیشی اسلامی/دینی در ایران بوده است. چرا من این سخن را می‌گویم؟ زیرا مطهری «ملت‌پرستی» را از باب «گوساله‌پرستی» یا «بت‌پرستی» و «شاه‌پرستی» نمی‌داند بلکه او این مفهوم را در چارچوب نظری خویش مفهوم‌سازی می‌کند و شاید ما با آن چارچوب موافق نباشیم، ولی نخست باید آن چارچوب نظری که زاینده پردازش استاد مطهری است را به صورت آکادمیک بیان کنیم و سپس نقد خود را مطرح کنیم. اما شاهرخ

مسکوب در خوانش من این روش را پیش نگرفته است؛ بلکه تلاش کرده مطهری را به یک آخوند ظاهر گرای سطحی و عوام «تقلیل» بدهد و آن‌گاه این موضع عوامانه را که بر ساخته است مورد هجمه قرار بدهد و به نظر من نام این، نقد نیست بلکه «هجمه» است که در پیکارهای سیاسی بسیار مؤثر واقع می‌گردد، ولی در چارچوب فهم آکادمیک مورد پذیرش نیست. حال پس از این مقدمه اجازه دهید بینیم که رویکرد استاد مطهری به ملّیت به مثابه «ملت پرستی» از چه جنسی است. آیا چارچوب نظری دارد یا خیر؟ در «خدمات متقابل اسلام و ایران» او بحثی دارد در باب «تعصبات ملی» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۷).

مطهری برای واسازی احساس و تعصب آنرا در قالب یک «میل» یا «حس جانبداری» تحدید می‌کند. به سخن دیگر، مفهوم «پرستش» در نسبت با «ملت» از نوع گوساله پرستی یا بت پرستی نیست بلکه میلی است که مبتنی بر نوعی «عصیت» تکوین پیدا کرده است و مطهری برای اینکه این «نوع» را به ذهن نزدیکتر کند از سه مفهوم آشناتر در بستر ایرانی استفاده می‌کند؛ یعنی مفهوم «خانواده»، «قبیله» و «قوم» و هنگامی که ذهن مخاطب را آماده کرد از مفهوم مستحدثه «ملت» استفاده می‌کند و تأکید هم دارد که معنای نوین این مفهوم را می‌خواهد بررسی کند و آنرا در قالب «حس جانبداری» مفهوم سازی می‌کند؛ به بیانی دیگر پرستش مفهوم مذمومی در ادبیات دینی نیست، بلکه برخی از مصداق‌های پرستش می‌تواند ستوده نباشد، نه اینکه نفس پرستش، پدیده‌ای زشت محسوب گردد. اما به نظر من آنچه باید مورد نقد شاهرخ مسکوب قرار می‌گرفت این مقوله بود که ملّیت از چه خانواده‌ای است؟ به تعبیر دیگر، مطهری تلاش می‌کند بحث خود را در قالب چارچوب نظری خویش مطرح کند، ولی دچار لغزش مفهومی می‌گردد، ولی این لغزش آن لغزشی نیست که مسکوب مورد هجمه قرار داده است.

به نظر می‌رسد مفهومی که مطهری می‌بایست در این بستر در نسبت با سویه‌های افراطی ناسیونالیسم استفاده می‌کرد مفهوم «خودخواهی» نیست؛ زیرا هیچ ارگانیزی نمی‌تواند صیانت از خود را فراموش کند یا به زبان دیگر خود را نخواهد؛ چه در مستوای فردی و چه در مستوای جامعه‌ی. به عبارت دیگر، مفهوم مورد نظر مطهری با

توجه به سیاق متن و صغری و کبرای بحثش واژه خودخواهی نیست بلکه «خود-محوری»^۱ در مستوای فردی و «قوم-محوری»^۲ در مستوای جمعی است که می‌تواند بر درک ما از هستی و جهان و مؤلفه‌های انسانی تاثیرات مخرب بگذارد و مطهری خود به سه مقوله «علم و دین و فلسفه» اشاره می‌کند که «وطن ندارند» و «جهانی می‌باشند» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۲). اما مسکوب تلاش نکرده با متن مطهری همدلانه مواجهه داشته باشد تا بتواند منطق هرمنوتیکی را در فهم سخن مطهری در باب «ملیت» را درک کند و مضاف بر این، مفهوم «تعصب» در نگاه مطهری را نیز نتوانسته در چارچوب نظریه خلدونی فهم کند و یکسره آنرا در ضدیت با «آگاهی» (مسکوب، ۱۳۹۶، ص ۱۴۱) تفسیر به رأی کرده است که این البته بحث دیگری را می‌طلبد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۳. پدیده ملی در نگاه مطهری

مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران بحث مهمی را در باب «مقیاس ملیت» مطرح می‌کند و مقصود او از این مفهوم این است که حدود و ثغور «امر اجنبی» را در نسبت با «امر ملی» مشخص کند. البته ممکن است مخاطب آگاه بگوید که دغدغه مطهری در این گفتمان ربط ایرانیت و اسلام است و اینکه به چه معنا اسلام در دایره «امر بیگانه» قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد. این سخن درست است، ولی بحث مطهری مبانی دارد که این مبانی را می‌توان در یک حالت عام نیز مورد بهره‌برداری قرار داد و نباید چنین پنداشت که چارچوب نظری مطهری شامل انقضاء تاریخی شده است. زیرا بحث در مبانی عقلی به دلیل اقتضاء سطح مباحث مبانی می‌تواند محدود به امر مصداقی نباشد. به سخن دیگر، اگر خوانش ما در سطح نظری باشد متن مطهری واجد امکاناتی تئوریک

1. ego-centrism.

2. ethno-centrism.

است که می‌تواند گره از برخی اختلافات فکری در باب هویت ایرانی و جایگاه امر متنوع در آن را به صورت آکادمیک فصل‌بندی کند. پرسش محوری مطهری این است که مقیاس ملیت چیست؟ برای پاسخ به این پرسش سترگ مطهری از امر بدیهی شروع می‌کند و می‌گوید:

در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که لازمه ناسیونالیسم ... این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یا نتیجه ابداع فکر مردم آن سرزمین است، آن چیز از نظر آن مردم باید ملی به حساب آید و احساسات ... ناسیونالیستی، آن را در بر می‌گیرد و هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده است باید برای مردم این سرزمین بیگانه و اجنبی به شمار آید (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۵۸).

ممکن است این طرز تلقی از امر ملی و امر اجنبی چنان بدیهی تلقی گردد که کندوکاو در چند و چون این پرسش بیهوده به حساب آید ولی از منظر استاد مطهری این تلقی چنان که به نظر می‌آید ذیل امر بدیهی قرار نمی‌گیرد. او می‌گوید:

... این مقیاس درستی نیست، زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل می‌شود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد واقع نشود و ذوق عمومی آن را طرد کند. بدون شک چنین چیزی نمی‌تواند جنبه ملی به خود بگیرد (مطهری، ۱۳۹۶، صص ۵۷-۵۸).

بنابراین باید مؤلفه‌هایی دیگری برای تمایز بین «امر ملی» و «امر اجنبی» وجود داشته باشد غیر از اینکه از «میان خودمان» برخاسته باشد زیرا «صرف اینکه یک چیزی از میان یک مردمی برخاسته باشد، ملاک خودی‌بودن آن نمی‌شود و صرف اینکه چیزی از خارج مرزها آمده باشد، ملاک اجنبی‌بودن و بیگانه‌بودن آن نمی‌شود» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۶۰).

به سخن دیگر، معیار بین امر ملی و امر اجنبی اگر به درستی مورد تأمل واقع نگردد می‌تواند ضربات مهلکی بر پیکر ایران وارد کند و نوعی تصلب (به نام دفاع از ایران) بیافریند که تیشه به ریشه میهن بزند. پس باید بر روی مبانی باز-اندیشید تا دچار سوء فهم نگردیم به‌ویژه در روزگار پسا-پیشرفته (Connor, 1987, p. 32) که تحولات و امور

نوبین جهان ما را دچار تلاطمات بی‌شماری کرده است و فهم خودی از ناخودی بر اساس امر ماضی خسران آفرین خواهد بود. استاد مطهری برای درک عمیقتر بحث خویش مثالی تاریخی می‌زند و انقلاب مشروطه را در برابر سلطنت استبدادی مطرح می‌کند (مطهری، ۱۳۹۶، صص ۵۹-۶۰).

به بیان دیگر، مطهری برای اینکه مقیاسی برای سنجش بین امر ملی و امر اجنبی به‌دست آورد می‌گوید: «ممکن است آیین و مسلک و مرامی از میان ملتی برخیزد اما *ملی* شمرده نشود [با اینکه] از میان آنها برخاسته است ... مثلاً کیش مانوی و مسلک مزدکی از میان ملت ایران برخاسته است، ولی نتوانسته است پشتیبانی ملت را به‌دست آورد، به همین دلیل این دو مسلک را [با اینکه از میان مردم و فرهنگ ایرانی برخاسته است] نمی‌توان یک پدیده ملی به شمار آورد» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۶۱).

پدیده ملی چیست و معیار ملی‌بودن از منظر استاد مطهری چیست؟ در خوانش مطهری «از نظر احساسات ملی و عواطف قومی، نه هر چیزی که از وطن برخاست جنبه ملی پیدا می‌کند و نه هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده باشد بیگانه به شمار می‌رود؛ بلکه عمده آن است که اولاً بدانیم، آن چیز رنگ ملت بالخصوصی دارد یا بی‌رنگ است و عمومی و جهانی است؛ ثانیاً آیا ملت مورد نظر، آن چیز را به طوع و رغبت پذیرفته است یا به زور و اکراه. اگر هر دو شرط جمع شد، آن چیز خودی و غیر اجنبی به شمار می‌رود و اگر این دو شرط جمع نشد، خواه فقط یکی از این دو موجود باشد و خواه هیچ کدام موجود نباشد، آن چیز بیگانه شمرده می‌شود» (مطهری، ۱۳۹۶، ص ۶۱).

در نتیجه تمایز بین امر ملی و امر بیگانه نه تنها بدون توجه به مبانی ممکن نیست، بلکه بدیهی بودن امر بدیهی خود نیاز به باز-اندیشی در باب مبانی بدیهیات در بستر امور فرهنگی و در نسبت با امر اجتماعی دارد و الا ما دچار انواع بن‌بست‌های فکری و روندهای عمیق انحطاط می‌گردیم. البته در مورد فهم مطهری از امر عمومی و امر جهانی و عدم توجه به تمایز بین امر جهانی و امر جهان‌شمول در بحث‌های آتی بیشتر سخن خواهیم گفت.

نتیجه‌گیری

بازخوانی نگاه مطهری در باب مسئله ناسیونالیسم یکی از مهم‌ترین طرح‌هایی است که می‌تواند چارچوب‌های نقد در کرانه را مفصل‌بندی کند. البته ارائه طرح بازخوانی مطهری در باب ناسیونالیسم به معنای بازتولید این طرح در افق اکنون و اینجا نیست، بلکه به مثابه ظرفیتی تئوریک در ساماندهی سنت نقد برای بازسازی «هویت جمعی» است. البته برای بازخوانی مطهری باید نوعی سروش-زدایی از طرح مطهری انجام شود. زیرا مفهوم‌سازی گفتمان مرتضی مطهری در دهه هفتاد خورشیدی توسط عبدالکریم سروش به کج‌شدن مختلف گفتمان مطهری را به طرح اتمام‌یافته‌ای تبدیل کرد که از آن پس، سخن گفتن از مطهری به معنای گفتمان جریان‌ساز از عرصه عمومی و روشنفکری و خرد آکادمیک «از مد افتاده» تلقی گشت. البته استاد مطهری در باب مقوله ملیت به چند مؤلفه مهم؛ از جمله: اسلام و تشیع و زبان فارسی اشاره می‌کند و دو مؤلفه تشیع و زبان فارسی را در نسبت با «گفتمان اورینتالیستی» و شیوه خوانش شرق‌شناسان (و کسانی را که در ایران متأثر از نگاه اورینتالیستی هستند) نقد و بررسی می‌کند و بر این باور است که ما به یک خوانش شرق‌شناسی یا شرق‌گرایی^۱ از ناسیونالیسم ایرانی نیازمندیم. او در خدمات متقابل اسلام و ایران به صراحت به تسلط این نگاه استعماری^۲ و لزوم رسیدن به یک منظر پسا-استعماری اشاره می‌کند (مطهری، ۱۳۹۶، صص ۷۷-۱۰۱).

به عبارت دیگر، برای فهم نقد مطهری ما باید بتوانیم خوانش او از ناسیونالیسم را در چارچوب سنت پسا-استعماری بازسازی کنیم و برای رسیدن به این مهم نیازمند «سروش-زدایی» از طرح مطهری هستیم. بحث مطهری از طبیعت تاریخ و غرایز جامعه اصلاً به زبان علم نیست (سروش، ۱۳۸۴، ص ۴۰۴). سروش با برساخت غیر علمی که از مطهری ساخت به گونه‌ای «اتمام مطهری» را به جامعه روشنفکری و آکادمیک تحمیل کرد؛ ولی امروز زمان آن رسیده است که این «برساخت سروشی» را بازسازی کنیم تا بتوانیم به متن مطهری دسترسی پیدا کنیم. آیا رسیدن به این امر آسان و ممکن است؟

1. Un- Orientalism.

2. Colonialist

فهرست منابع

۱. سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۴). قصه ارباب معرفت. قم: موسسه فرهنگی صراط.
۲. مسکوب، شاهرخ. (۱۳۹۴). هویت ایرانی و زبان فارسی. تهران: نشر فرزانه روز.
۳. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۴). آینده انقلاب اسلامی ایران. قم: انتشارات صدرا.
۴. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۶). خدمات متقابل اسلام و ایران. قم: انتشارات صدرا.
۵. میری، سیدجواد. (۱۳۹۸). ایران در پنج روایت. تهران: انتشارات نقد فرهنگ.
۶. میری، سیدجواد. (۱۳۹۸). زبان و ایده وحدت ملی: بازخوانی گفتمان ناسیونالیسم باستانگرا. تهران: انتشارات نقد فرهنگ.
7. Connor, Steven. (1987). *Postmodern Culture: An introduction to Theories of the Contemporary*, Oxford: Blackwell.
8. Gellner, Ernest. (2005). *Nations and Nationalism* (2nd Ed.), Blackwell.
9. Kennedy, Emmet. (1979). Ideology from Desttut De Tracy to Marx. *Journal of the History of Ideas*, 40(3), pp. 353-368.
10. Mannheim, K. (1936). *Ideology and Utopia*. London: Routledge,
11. Smith, Anthony. (2010). *Nationalism: Theory, Ideology, History, Polity*.
12. Head, Brian. (1985). *Ideology and Social Science: Desttut de Tracy and French Liberalism*. Publisher: Nijhoff.

References

1. Connor, S. (1987). *Postmodern Culture: An introduction to Theories of the Contemporary*, Oxford: Blackwell.
2. Gellner, E. (2005). *Nations and Nationalism* (2nd Ed.), Blackwell.
3. Head, Brian. (1985). *Ideology and Social Science: Destutt de Tracy and French Liberalism*. Publisher: Nijhoff.
4. Kennedy, E. (1979). Ideology from Destut De Tracy to Marx. *Journal of the History of Ideas*, 40(3), pp. 353-368.
5. Mannheim, K. (1936). *Ideology and Utopia*. London: Routledge,
6. Meskoub, Sh. (1394 AP). *Iranian identity and Persian language*. Tehran: Farzan Rouz Publications. [In Persian]
7. Miri, S. J. (1398 AP). *Iran in five narratives*. Tehran: Naqd Farhang Publications. [In Persian]
8. Miri, S. J. (1398 AP). *Language and the idea of national unity: rereading the discourse of archaic nationalism*. Tehran: Naqd Farhang Publications. [In Persian]
9. Motahari, M. (1394 AP). *The future of Iran's Islamic revolution*. Qom: Sadra Publications. [In Persian]
10. Motahari, M. (1396 AP). *Mutual services of Islam and Iran*. Qom: Sadra Publications. [In Persian]
11. Smith, A. (2010). *Nationalism: Theory, Ideology, History, Polity*.
12. Soroush, A. (1384 AP). *The story of the master of knowledge*. Qom: Serat Cultural Institute. [In Persian]